

عریضه مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند . چه عین الدوله طرق را بر روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند ، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجمله حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده اند که چون شما از سلسله جلیله سادات صحیح - النسب می باشید ، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسره فصول می خواهی بدهم سرت را ببرند (۱) تو را چه کار به این امور و این فضولها و جسارتها ؟ برو عقب کارت و متشکر باش که ندادم سرت را ببرند . حاج غفارخان گفت: من دخیل هیچ کار نمی باشم و در این پاکت نمی دانم چه نوشته اند . خیر است یا شر ، ربطی به من ندارد . من از ارادت کیشان آقای طباطبائی می باشم ، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هر چه بفرمائید به ایشان عرض می کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

در پنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که يك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست تر از او اگر اراده می کرد ، يك ایل و یا اهل يك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده - يك تلگراف را استشهد می آورم ، دیگر خواننده می داند آدم کشتن و مال رعیت را به غارت دادن ، کار يك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در اداره دولت يك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنه ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به سی کنیم ، یعنی صدراعظم و شخص اول دولت را نمره يك بدهیم و آخر فراش را

(۱) بر خواننده تاریخ واضح باشد که در این تاریخ يك کلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتم و اگر هم چیزی به نظر اغراق آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهد آمد و مندرجات این تاریخ سابق در کتب درسی نشر یافت و هنوز هم اشخاصی که این وقایع را دیده اند حاضرند . مثلاً نوشتم معتمدالحرم گفت: می خواهی بدهم سرت را ببرند؟ از این قرار استشمام رایحه اغراق می آید . ولی خواننده تاریخ اگسر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج غفارخان را ملاقات کند و از او که شخص راست گوئی است استفسار نماید ، هر آینه صدق واقعه را تصدیق خواهد کرد .

که دیگر بعد از او صفر است نمره سی بدسیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالک آشنیانی نمره ۲۵ واقع می شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شجاع السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت به فارس و يك سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن که سدای فارسیها و تغلم آنان بلند شد ، شجاع السلطنه معزول ، و علاءالدوله به عنوان حکومت فارس روانه شیراز شد ، صدیق الممالک در حکومتش باقی بود . علاءالدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق الممالک به علاءالدوله مخاברה فرمود . جوابی که از طرف علاءالدوله مخاברה شده است در این مقام درج می کنیم . آن وقت خواننده تاریخ می داند که پایه ظلم و ستم به چه حد است ، و حال آن که امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه کمتر شده است . صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۲۳ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجة الاسلام ، آقای آقا سید محمدمجتهد دامت افاضاته - تلگراف مبارک را در مسئله صدیق الممالک در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شده ، اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد . هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در این جا آه و ناله دارند و دادخواهی می نمایند . مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند . بیست و دوهزار تومان باقی او بود ، گفتم برود طهران حسابش را بدهد . همین دو روزه حرکت خواهد کرد . در انجام فرمایشات حاضرم .

(علاءالدوله)

حالا خواننده تاریخ خواهد دانست که چه می گذشته است بر اهالی زمان استبداد . در صورتی که نمره ۲۵ در يك سال حکومت ، هفتاد نفر رعیت بیچاره رنجبر را بکشد ، پس معتمدالحرم که نمره (۲۰) واقع است ، می توانست حاج غفارخان را سرببرد و طوری هم نشود .

باری ، حاج غفارخان هنوز از در خارج نشده ، که او را برگردانیدند . بیچاره رنگ از رویش پریده و آیساً من الحیوة عازماً علی الموت ، در مقابل معتمدالحرم ایستاد و منتظر ، که آیا کدام يك از نوکرهایش به اعدام او مبادرت نماید . معتمدالحرم گفت : به آقای طباطبائی بگو من عریضه شما را به شاه می رسانم لیکن متوقع و منتظر جواب مباشید . اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم می فرستم و الا دیگر مطالبه جواب نمی کنم . چه عین الدوله غدغن کرده است که عرایض را مطلقاً به شاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید به این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجتهد ، عرایض شما را خواندیم سفارش به اتابک می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لیکن شما هم در وظیفه خود کوتاهی نکنید و به دعاگویی مشغول باشید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدند که این جواب از طرف اتابک بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا درمقام چاره برآمدند .

عین‌الدوله هر یک از ارباب حل و عقد را دیده که اسبابی فراهم آورند، آقایان را علناً و به حالت اجماع ببرند به خانه او. چند مجلس در این باب منعقد گردید، تا آن که یک روز در خانه آقای

اجتماع در منزل بهبهانی

بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم که به حالت اجماع برویم به خانه عین‌الدوله و از او جداً مطالبه عدالتخانه را بنمائیم . امر از دو شق خارج نیست: یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا تکول و جواب می‌دهد. اگر قبول کرد، فيها المطلوب، و الا باز می‌رویم به زاویه مقدسه. اکثر از حضار رأی آقای را پسندیده، نزدیک بود به همین قسم رفتار کنند که آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول کرد و گفت مشغول نوشتن نظامنامه عدالتخانه می‌باشم شما دیگر حقی و ایرادی بر او ندارید و این لااقل دو سال وقت لازم دارد چه اولاً ترجمه قانون عثمانی و به امضاء علماء و داناتایان رسانیدن کاری است مشکل و ثانياً چند سال وقت لازم دارد و در این مدت آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگر شق دیگر را بگیریم که نکول کرد آن وقت بر گردید به حالت اولیه . برفرض که شما در مقابل او ایستادگی کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقای بهبهانی گفت : اگر قبول کرد و گفت دو سال وقت لازم دارد آن وقت سند و نوشته‌ای از او می‌گیریم که پس از انقضای موعده به وعده وفا کند . آقا زاده طباطبائی فرمود : برفرض سند و نوشته داد. عمل به نوشته خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امروز اجراء نمی‌دارند و به طفره می‌گذرانند . همین عذری که امروز می‌آورد در عدم اجراء دستخط شاه ، آن روز هم در مقام سند و نوشته خود می‌آورد . دیگر آن که شاید عین‌الدوله در دو سال دیگر بر این مسند صدارت متمکن نباشد و کسی

(۱) الیوم که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌باشم پنج سال یساکه‌تر از آن وقت فرمایش آقا زاده طباطبائی می‌گذرد . با آن که خونها برای این کلمه ریخت و خسارات بر اهل ایران وارد آمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمره عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربلی به من ندارد، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است. آقای بهبهانی فرمود: پس لا رأی لمن لا یتطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می‌دانید عمل کنید.

تَقَالَ بِهِ قُرْآن
آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت: خوب است تَقَالَ به کلام الله و استخاره به قرآن کنیم. رأی او را پسندیده، قرآن آوردند. آقای طباطبائی گرفته و تَقَالَ به قرآن زده این آیه مبارکه در اول صفحه آمد:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - یا ایها الذّٰین آمَنوا لا تُخٰذِیْ عُدُوْیْ و عَدُوْکُمْ اَوْلِیاء تَلْقَوْنَ الْیَهِیْمَ بِالْمُوَدَّةِ و قد کفروا بما جاؤکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا باللّٰه ربکم ان کنتم خیر جم جمه ادا فی سبیل و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بِالْمُوَدَّةِ و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سوا السبیل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده‌اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را درستان و با ایشان طرح مصاحبت می‌فکنید. القاء می‌کنید و می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را، به سبب مکاتبه درحالتی که کافرند و تصدیق نکرده‌اند به آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و در حالتی که بیرون می‌کنند پیغمبر را از مکه و شما را نیز به سبب آن که می‌گروید به خدائی که پروردگار شماست، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می‌کنند، پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه به ایشان می‌فرستید به سبب دوستی و من داناتم از شما به آنچه پنهان می‌کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است به ایشان از شما. پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را.

ان یتفقو کم یکنوا لکم اعداء و یسطوا الیکم ایدیهم والسنتکم بالسوء و ودوا لو تکفرون. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما قادر شوند و ظفر یابند، می‌باشند مر شما را دشمنان و بکشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بدی یعنی به زدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما.

مناسبت این آیه مبارکه با حال حالیه آقایان و مرادوت مخفیانه با عین الدوله به حدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است.

اشخاصی که معاصر ما می باشند می دانند چه می نویسم . با جمله حضرات آقاییان از رفتن به منزل عین الدوله به حالت اجماع و آشکار منصرف شدند. ولی اکثر از اجزاء مرادوه مخفیانه داشتند. آقای بهبهانی نیز يك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید. لیکن عین الدوله در ترویج از موافقین خود کوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می پذیرفت. در این ایام واقعه پسرهای منتخب الممالک اتفاق افتاد که مختصر آن از این قرار است که: منتخب الممالک مازندرانی با حاج شیخ فضل الله سمت خویشاوندی را داشت. يك روز شیخ مزبور به خیال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب الممالک از عین الدوله خواهش نماید. لذا آن دو پسر را که قابل اشاره حسی بودند با خود برد نزد عین الدوله چون ملاحظت و صباحت آن دو جوان شازده و هفده ساله را حس نمود، تمنای شیخ را بخوبی تلقی نمود و آن دو پسر را در عداد پیشخدمتهای خود داخل نمود. پس از مراجعت شیخ امیربهادر وزیر دربار بر عین الدوله وارد گردید. عین الدوله به او گفت به رفیقت امین السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می ترسانی و از ترس او از صدارت استعفا دادی ، امروز از برای من این گونه خدمات را می نماید . (۱)

از این قرار معلوم می شود، صدراعظم ایران چندان عقیده ای به شیخ نداشت. محملا پسرهای منتخب الممالک در آن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهن دیگر قبول زحمتی ننمودند. شب را که به خانه خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شد که در آن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید. روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرار کرد. عین الدوله پس از اطلاع بر فرار آنها به گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال تضییع او را داشته، لذا در فکر تلافی بود و حال آن که اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود بر نمی آمد و اگر پسرش شمس الملک را برده بودند این اندازه محزون نمی شد و نیز این فرار منتخب الممالک و اظهار غیرتش برای جنبه ایللیاتی او است والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت مندی را داشت، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می شد و یا حاکم کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد. چه هر کس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می نمود نیز حکومت يك مملکتی را به او می دادند، چنانچه برای امین السلطان هر کس يك زن و یا جوان امردی بردی، حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی. باری خیال انتقام در کله صدراعظم ایران بود تا آن که در يك روز حاج ملا حسین (۱) سابقاً شغل جاتی در ایران از اقیح اعمال و اشغال بود و آن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان .

شریعتمدار مازندران که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد بر عین الدوله در حالتی که سدر اعظم ایران با یکی از اجزاء سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدند که ورود بر حضرت والا غدغن است. آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی و کتک مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یک نفر از دوستانش کم و بر عده مخالفینش افزوده خواهد گردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد. پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج شیخ فضل الله علی الظاهر صلح نمود. یعنی حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت الملک که واسطه او حاج شیخ فضل الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسه شیخ و اجزای او داخل گردید.

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزاده شجاع السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را به تغییر ولایتعهد نوید داد.

آقایان حجج اسلام قرار گذاردند که هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند. آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولک منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادند که مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین الدوله در پشت دروازه شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار بریزند به شهر و اموال مردم را غارت کنند. در یک شب دوشنبه آقای طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: از گوشه و کنار می شنوم که می گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می کنیم. پادشاه ما مسلمان است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش استعدا می کنیم چندی صبر و تأمل کنید تا ما یک دفعه دیگر عریضه به شاه عرض کنیم و اتمام حجت نمائیم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم. قرآن را از بغل در آورد و قسم یاد فرمود که ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم که خود و اولاد خود را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. مقصود من و آقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساخت

(۱) - این ایام که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعمال نموده مذکور ساخت صد تومان با یک عبا برایم فرستاد. عبا را قبول کرده و صد تومان را به او رد نمودم.

مقدمت نداده مقصود ما این است که چنان که ما در فرمایشات شما آقایان حاضر و معلیمین؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان در ما نیست و قوه تحمل ظلم را نداریم .

این مختصر موعظه آقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود ، که در فردای آن شب مطلع نظر وطن دوستان بود . آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود . عین الدوله دید که اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کرد که ساعت سه از شب گذشته احدی در کوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمی می‌بردند و این حکم درباره همه کس مجری بود . هر کس را که می‌دیدند، چه از ارباب عوام و چه از تجار و چه از کسبه می‌گرفتند . در اوایل به حدی این غدغن سخت شد که اجزاء نظمی منتظر ساعت سه نمی‌شدند و در ساعت دو از شب گذشته شروع به گرفتن می‌شد . تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجد آقایان در شب موقوف گردید . مرادۀ شبانه ممنوع شد . يك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار و خیابان گردش می‌کردند . در یکی از لیالی متجاوز از صد نفر تجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند گرفته و به اداره نظمی بردند . صبح آن شب اعظم السلطنه وزیر نظمی (۱) آنان را احضار نمود که چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون آمدید ؟ بیچاره‌ها جواب دادند که دولت غدغن کرده است در ساعت سه از شب گذشته کسی در کوچه راه نرود . لکن ماها را در ساعت دو از شب گذشته بلکه کمتر از شب گذشته بود که گرفتند . وزیر نظمی جواب داد : دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور را کشیده، فلذا مرخصید . هر جا می‌خواهید بروید . کسی را با شما کاری نیست . مأخوذین اظهار داشتند : وقتی که ما را مأخوذ داشتند کیسه و بغل ما را خالی کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ما گرفتند . بفرمائید آنها را به ما رد نمایند . اعظم السلطنه وزیر نظمی متعیر شده گفت : حالا نوکر دیوان را متهم می‌نمائید؟ روکرد به اجزاء نظمی و گفت این اشرار را گرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند . بعضی را که چیزی اظهار نکرده بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت و گرفتن يك تومان جریمه . این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هر کس را که می‌گرفتند علی‌الرسم يك تومان و دهشاهی از او می‌گرفتند که يك تومان برای رئیس نظمی و دهشاهی برای خود گیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند . اگر تعارفات معتدبه به آن گیرنده می‌داد بلاؤه مرسوم، که او را رها می‌کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

(۱) سابق براین وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت . هر يك از رؤسای ادارات را وزیر می‌گفتند .

و در روز علی‌الرسم والحکم همان يك تومان و دهشاهی را از او می‌گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریک با آن وضع زندان بسر می‌برد .

زندان
 زندان عبارت است از: اطاق تاریک مرطوبی ، کثیف ، که در آن جز کنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیک و شپش و ساس برای اذیت ، دیگر هیچ پیدا نمی‌شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشک به هر يك می‌دهند . آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظه آن که زیاد محتاج به ادرار نگردد . در اواخر زمان ناصرالدین شاه يك زندانبان عاقلی پیدا شد که دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت است از درستی کردن گلو شور غلیان و افزای و رشته شتر و قاطر که هر يك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت کاری بکند که صد دینار عایدی او گردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم درباره زندانبانها می‌کردند .

به هر جهت روزی يك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هر يك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوز در زندان جاری است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم السلطنه جاری بود و شاید يك نفر که استطاعت داشت و به علاوه يك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در کوچه دیگر گرفتار دسته دیگر می‌شد و کراراً اتفاق افتاد که يك نفر گیر چند نفر می‌افتاد . از آن جمله خود نگارنده در يك شب به سه دسته برخورد و پنج تومان متضرر شدم که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به يك نفر دادم که همراه آمد و درب خانه گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شبگرد برخورد و ولی همان پلیس که همراه بود گفت : من مأورم که این شخص محترم را به خانه اش برسانم . و اگر پول همراه بود و پلیس پول را گرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسوم می‌گرفتند . باری ، کار بجائی رسید که اگر در شب کسی عقب طیب می‌رفت او را می‌گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طیب ، و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن می‌گرفت و بی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند . بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی گناه شهید راه استبداد و این حکم عین الدوله شدند . کار بجائی کشید که در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانه خود خارج نمی‌شد . مساجد تعطیل ، دکاکین زود بسته می‌شد . به این جهت دخل اجزای نظمی کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود ، به این طور که چون در طهران تعیش مردم از آب جاری است و آب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب آب را می‌نداختند به خانه های مردم . مردم هم یا

برای جلب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد، از خانه خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند.

يك شب بنده نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در يك شب از خانه خسارچ شدم برای بستن راه آب. يك دفعه سدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد. نگارنده گفت آسوده باش از طرف من معانعت و فراری نیست، ایستاده‌ام تا بیائی. و در جای خود ایستادم. آن گوینده پیش آمد او را دوست دیدم. پس از سلام علیکم گفتم رفیق اگرچه قزاق و نوکر دولتی، ولی با این که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می‌کنم. گفتم چه خدمت؟ گفت امشب مآورد شدیم مجدالاسلام کرمانی را ما خود داریم اگر چه مجدالاسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به این جهت خیلی زحمت کشیدم تا خود را به شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم: نگارنده گفت: مجدالاسلام از اعضای رسمی انجمن نیست، ولی من او را دعوت کرده‌ام و قبول دعوت هم کرده است. خوب کردید که مرا مطلع نمودید. گفت اما شما نیابست مطلب را به صراحت و آشکار به مجدالاسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیر حضور (قوام‌السلطنه حالیه) دوست است، فوراً مطلب را به او می‌گوید بالاخره خواهند دانست که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طور کنایه و اشاره فردا او را باخبر کنید که تهیه خود را ببیند و شب را در جایی مخفی گردد.

پس از خداحافظی روانه گردید و رفت، نگارنده هم آمدم به خانه. روز بعد که جمعه (۲۳) ربیع الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانه جناب ذوالریاستین کرمانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدالاسلام کرمانی وارد شد به او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیائید منزل نگارنده و یا جایی که مطمئن باشید. در جواب گفت: خودم اطلاع دارم و تا يك اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم.

قبل از آمدن مجدالاسلام يك مسئله در انجمن مذاکره شد که ذکر آن خالی از فایده تاریخی نیست و آن از این قرار است:

در روز جمعه شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۴، در انجمن مخفی مذاکره شد که راپورتی به مرکز انجمن رسیده است، که روز قبل در خانه جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن کرده اند مذاکرات مکتوم و مخفی است. واردین به آنجا آقای میرزا محمد گلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، و ذوق الدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی، آقا میرزا سید علی شیرازی و یک ساعت به غروب مانده آقا میرزا آقا صفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده اند. چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسه سهسالار جدید در اطاق آقا سیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسسين انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گرد آمده صورت راپورت سابق قرائت شد.

جناب ذوالریاستین اظهار داشت: ورود آقا میرزا آقا صفهانی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقا سیدمحمد رضا آمده بود، اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تا آن که در شب خبر رسید که انجمن فوق العاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینک حاضریم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است:

این چند روزه يك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده است که یا ازسوه اتفاق است و یا از دسایس درباریان. خدا کند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن دوستان به هدر رفته است، بلکه يك احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده است.

تکفیر آقای بهبهانی

مظفرالدین شاه را

به اندازه ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت. بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است يك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است: هر گاه یکی از امراء اسلام وادار کند جمعی از ارامنه را به قتل خلیفه مسلمین و یا آن که همراهی کند از کفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام کرده اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود؟

آقای بهبهانی نوشته اند که: چنین شخصی کافر و مهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده و آن را سند قرار داده و بهانه کرده است که مظفرالدین شاه اعانت کرده است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه، کافر و واجب القتل است.

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می دهم:

یکی آن که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریک حاج شیخ فضل الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجاند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای

بهبهانی و سایر آقایان را ضایع کنند .

یکی آن که شاید می‌خواهند به این بهانه التاء عداوتی میانه ملت اسلام و ارامنه ایران اندازند، تا این که رفته رفته این فتنه بزرگ شود و يك خونریزی میانه ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این که سفیر عثمانی می‌خواهد این مطلب را بهانه کند و از باغالی بخواهد که بر عده اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشد کار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سید برهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنیم، اگر بی‌اصل باشد و چنین استفتائسی نشده باشد و همچو جواب هم نوشته نشده باشد، خوشا به حال ما بر فرض که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه رسانیده باشند ما می‌توانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تا این اشاعه را تکذیب کند. آن وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهد گردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت: این عباس علی‌خان شوکت از قراری که می‌گویند خیلی جوان بدقلب

بد ذاتی است. گویا این جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بهبهانی با کمال تحجیر گفت: من گمان نمی‌کنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد. بر فرض که چنین استفتائی شده باشد، استفتاء که حکم قطعی در ماده شخص معینی نخواهد شد. ذوالریاستین گفت: من نمی‌گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی‌گویم این استفتاء است یا حکم، کاری به این ندارم که عامداً عالماً صادر شده یا نشده، من می‌گویم اشاعه این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهد شد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین‌شاه چنین جلوه می‌دهند که اینها همه نتیجه حلم و بردباری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید. اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی‌کردند و حکم به قتل شما نمی‌دادند. فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می‌رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همه این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد. دیگر نتایج و خیمه آتیه چه بشود و چه پیش‌آید خدا داناست. بالاخره قرارداد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این

(۱) شرح بد رفتاری وسوء سلوک این جوان را نسبت به متحصنین سفارتخانه عثمانی را درموقع خود شرح خواهیم داد

شایعه را به ایشان بگویم و آقایان هم هر کدام کاری را متقبل گردیدند .

به این جهت روز جمعه بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که در خانه جناب ذوالریاسین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هر يك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهار کردند. از آن جمله نگارنده وقایع را گفت که اعضاء خرم و خورسند گردیدند ، که مجمل و مختصر مطلب را در طی يك مسئله تاریخی در این مقام ذکر می کنیم، آن وقت شروع به رشته تاریخ خود که گرفتاری آقامیرزا آقا صفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشديه است می نمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم از تاریخ ارامنه را در این مقام ذکر کرده از خواننده تاریخ معذرت می خواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنا بر آنچه در دائرة المعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ، که سید نفر از اولاد و نوه «یافت بن نوح» از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بنا کردند موسوم به «هایکا عمار» یعنی شهر «هایک» که رئیس آن جماعت بود .

بعضی گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن خلدون گوید : جد آنها « قومئیل» پسر «ناحور» برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به «هایکانیین» بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوک بزرگ این طایفه بعد از «هایک» آرام بوده است . بعضی گویند : ارمنی منسوب است به «ارمیناک» پسر «هایک» .

به هر جهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می گردد : اول دولت «هیکاظانص» منسوب به «هایک اول» مؤسس دولت ارمن . دوم دولت «ارشا کونیین» منسوب به «ارشاک برثی» که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت «باکرادونیین» منسوب به «قاشود باکرادونی» اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت «روبینیین» منسوب به «روبین کبیر» اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .

پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعضی امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که «هایک» لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور می نمود جنگ کرد و بر نمرود غالب آمده در سنه ۲۱۰۷ قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسی و قوانین اساسیه و تعمیر کرد عمارات بسیار را . و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدار گردید و پنجاه و نه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هر يك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند .

بالجمله پس از آن که «هایک» در سنه ۲۰۲۶ در گذشت پسرش «ارمیناک» که ولیعهد او بود به جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت با خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقر و مکان خود قرار داد. پس جمعیت خانواده پدری او بسیار شدند و به سه طایفه منقسم گردیدند. از این قرار: «منانافاسیون»، «خوریون»، «باطیون یا بزنویویکیون». «ارمیناک» ۴۶ سال سلطنت کرد و «ارمایوس» پسر او در سنه ۱۹۸۰ قبل از میلاد به جای پدر نشست و چهل سال سلطنت کرد. پس از آن «اماسیوس» در سال ۱۹۴۰ و بعد از ۳۲ سال سلطنت پسرش «کینام» در سنه ۱۹۰۸ به جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد. پس پسرش «حارهوس» بجای او نشست و ۳۱ سال سلطنت کرد در سنه ۱۸۵۸ قبل از میلاد و بعد از آن پسرش «آرام» در سنه ۱۸۲۷ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در این مدت که از سنه ۲۰۲۶ تا سنه ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته اند، الا آن که به واسطه تمیض سلاطین و راحت طلبی آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند. تا آن که «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده و شهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به «مازاکا» که بعد معروف به «میساریه کبادوکیه» گردید و مملکت آرام گرفته و منظم و باحسن حال برگشت. پس از ۵۸ سال سلطنت در گذشت و پسرش «قاراآواراه» در سنه ۱۷۶۹ قبل از میلاد به جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکه سریان مسمی به «شمیرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تاخت آورد و خواست پادشاه ارمنستان را به شوهری خود اختیار کند پادشاه ارمنستان امتناع کرد و جنگه ما بین آنها در گرفت. پادشاه ارمنستان کشته گردید و مملکت به تصرف ملکه سریان در آمد و پسر پادشاه را که مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرار داد و شهری هم بنا کرد موسوم به «شمیراما کرد» که بعدها موسوم به «قنان اووان» گردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالک سریان درآمد تا آن که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و «کارطوس» (قارطوس) را کشت و مملکت را گرفت. پس از مدتی «قانوشافنان» پسر «کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را بر قسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بر بست و این کار جزیه در سنه ۱۷۲۵ بود و «قانوشافنان» به تدبیر و حسن خلق سلوک و رفتار می نمود. تا آن که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید. پس از آن که شصت و سه سال سلطنت مطلقه مقدره کرد وفات نمود. چون بلاعقب بود «بارد» یا «باردبه» که از نسل «هایک» بود در سنه ۱۶۶۲ قبل از میلاد به جای او پادشاه گردید و پنجاه سال سلطنت کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت کردند:

ارباک در سنه ۱۶۱۲ - ظافان در سنه ۱۵۶۸ - بارناک اول در سنه ۱۵۳۱ - سور در سنه ۱۴۷۸ - هافاناک در سنه ۱۴۳۳ - فاشداد در سنه ۱۴۰۳ - هایکاک اول در سنه ۱۳۸۱

- فامباک اول در سنه ۱۳۶۳ - ارناک درسنه ۱۳۴۹ - شافارش اول در سنه ۱۳۳۲ - نواریر درسنه ۱۳۲۶ - فسدام درسنه ۱۳۰۲ - کار درسنه ۱۲۸۵ - کوراک درسنه ۱۲۸۵ - هراند اول در سنه ۱۲۶۷ - انصاک در سنه ۱۲۴۲ - کلاک در سنه ۱۲۲۷ - هورو درسنه ۱۱۹۷ - ظارما بر در سنه ۱۱۹۴ - شافارش ثانی در سنه ۱۱۸۰ - برج اول در سنه ۱۱۳۷ - اربون در سنه ۱۱۰۲ - برج ثانی در سنه ۱۰۷۵ - باطوک در سنه ۱۰۳۵ - هرد در سنه ۹۸۵ - هرساک در سنه ۹۱۰ - کایبک در سنه ۸۸۳ - بارنافاس اول درسنه ۸۳۸ - بارناک ثانی درسنه ۸۰۵ - اسکاورطی در سنه ۷۶۵ - بارویر در سنه ۷۴۸ - هراچبا در سنه ۷۰۰ - بارنافاس ثانی درسنه ۶۷۸ - باجویج در سنه ۶۶۵ قبل از میلاد - کورناک ۶۳۰ قبل از میلاد - بافوس ۶۲۲ - هایکاک ثانی ۶۰۵ قبل از میلاد - برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد - دیکرانس اول ۵۶۵ - فاهاکن ۵۲۰ - ارافان ۴۹۳ - نیرسیح ۴۷۵ - طاریح ۴۴۰ قبل از میلاد - ارموک ۳۹۴ - بایکام ۳۸۵ - فثان ۳۷۱ قبل از میلاد - فثاحه ۳۵۱ قبل از میلاد .
والیهای پیش از ارشاکونین از این قرار است :

میخران در سنه ۳۳۵ قبل از میلاد - نیبولومیوس ۳۱۹ - ارضافارط ۳۱۷ - هراندیم کایطاک ۲۸۴ - ارضافاس ۲۳۹ - ارضاشاس ۱۸۹ - ارضافاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .

در زمان «دیکرانوس» اول ، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد ، که در جنگ ارمن با دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنگ ایران با پادشاه بابل از طرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن باقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهی ایران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید ، که در این وقت ارمن ملوک الطوائف و دولت آنها منقرض گردید .

کنته شدن پادشاه ارمنستان به دست ملکه سریان

در سنه ۱۲۹ قبل از میلاد، در حالتی که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود ، اگر هم از خود ارمنیه سلطانی چند روزی سلطنت می کرد ولی باج و خراج را به اسم «سلفکیان» می گرفت. تا آن که «آرشاک اول» سلطنت یافت و به طریق مدهانه و حصافت عقل رفتار کرد .

درسنه ۱۴۹ پسر او «آرشاک ثانی» سلطنت یافت و ممالک ارمن را استرداد نمود . برادر خود «فاغارشاک» را پادشاه کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند . پس از او «آرشاک ثالث» در سنه ۱۲۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و قوانین عدل و داد را برقرار نمود . پس پسرش «ارضاشیش» را در سنه ۱۱۴ جانشین خود قرار داد و در گذشت و در زمان این پادشاه ارمنستان وسعت و قدرتی بی حد و اندازه

بهم رسانید . فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمهٔ مملکت او گردید .

در مدت بیست و پنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این که او را کشتند پسرش «دیکرانوس ثانی» در سنه ۸۹ قبل از میلاد سلطنت یافت . مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بنا شد . «نسیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن که بعد از ۵۴ سال سلطنت در گذشت و پسرش «ارضا فاسط اول» در سنه ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به حدی که جزیه به دولت رومان می دادند و باج و خراج به دولت ایران . در سنه ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست و هفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هر یک در حصهٔ خود .

فتح ارمنستان به دست اعراب

تا آن که در زمان خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان» ، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت آورده رئیس لشکر «سلمان بن ربیع باهلی» ، به امر «ولید بن عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را از آنجا بیرون کرد و از یک طرف هم دولت یونان بعضی شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار کردند . تا آن که دولت «باکرا دوتیین» شروع شد و به واسطهٔ اختلاف مسلمین و یونان و بعضی امراء عجم آرامنه با هم متفق شده «قاشود اول» در سنه ۸۵۹ بعد از میلاد بر تخت سلطنت نشست و هیچده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت کردند .

تا زمان غلبهٔ اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود . پس از اسکندر مدتی که ایران ملوک الطوائف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند ، تا آن که در زمان غلبهٔ عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج بن یوسف هم صدمات بسیار بر آرامنه وارد آمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن که در زمان سلاطین سلجوقیه که سنه ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد فخرل بیگ ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملک شاه سلجوقی شیرازهٔ سلطنت و ملیت آرامنه از هم گسیخت .

دولت رویینیین

در سنه ۱۰۸۰ بعد از میلاد، تشکیل سلطنت رویینیین در ارمنستان شد . «رویین اول» در سنه ۱۰۸۰ به تخت سلطنت نشست . بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی کردند . پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارمنیه سلطنت کردند . تا آن که در سنه ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت آرامنه از روی زمین منقطع گردید ؛ چه در این تاریخ از